



سیمای معشوق در غزلیات حکیم نزاری

علی اکبر سام خانیانی^۱

رعنا شریفی^۲

چکیده

حکیم نزاری شاعر بزرگ قهستانی از شاعران توانمند قرن هفتم و هشتم هجری است که غزلیاتش به طور شایسته مورد التفات قرار نگرفته و هنر غزلسرایی و ویژگی‌های شعرشناختی وی از دیده‌ها پنهان مانده است؛ در حالی که بررسی صورت و محتوای غزلیات نزاری نه تنها در بازشناسی اشعار خود وی بلکه در بررسی و تحلیل تنوع و تطور شعر غنایی پارسی بویژه غزل اهمیت دارد. همین بس که برخی پژوهشگران اشعار او را در برخی ساحت‌ها با اشعار سعدی شاعر بلندآوازه پارسی هم‌عصر وی مقایسه کرده‌اند. از این رو در این مقاله توصیفی-تحلیلی که بر مبنای بررسی متن و بسامد شواهد صورت گرفته است سعی کرده‌ایم سیمای صفات، رفتار و اوصاف ظاهری و گاه شخصیت عرفانی معشوق و همچنین مؤلفه‌هایی را از واسوخت‌گرایی نزاری در دیوان غزلیات وی بازشناسانیم تا پایه‌ای باشد برای بررسی‌های دیگری چون بینامتنیت، ترامتنیت، تحلیل تأثیرپذیری و تأثیرگذاری و غیره.

کلیدواژه: غزلیات، حکیم نزاری، سیمای معشوق.

مقدمه

در قرن هفتم و هشتم، قصیده از ردیف اول شعر فارسی به عقب می‌رفت و غزل، راه پیشرفت می‌سپرد. در ابتدای قرن هفتم دو نوع غزل عاشقانه و عارفانه را در راه کمال می‌یابیم و در غزل‌های شاعران، دقت خاصی در معنی و لطافتی تمام در لفظ مشاهده می‌شود. این غزل‌ها اگرچه بر مذاق عشاق سروده می‌شد از شوریدگی حال عارفان نیز در آنها جلوه‌ای می‌توان یافت (لولوی، ۱۳۷۷).

غزل بیشتر به ثبت و توضیح احساسات و عواطف عاشقانه اختصاص دارد و ابراز احساس و نیاز عاشقانه به معشوق با بعضی توصیف‌هایی از معشوق و بیان سوز و هجران، دردها، حسرت‌ها همراه است که از خلال آن می‌توان

asamkhaniani@birjand.ac.ir

۱. عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بیرجند

۲. دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی



تصویری از معشوق مورد نظر شاعر به دست داد. هرچند در این میان، تصویرهای مشترک و همسانی های بسیاری نیز وجود دارد و در مواردی خاص نیز سلیقه شاعر از این تصویر قراردادی فراتر می‌رود. با این همه، هم این تکرارها و همسانی ها قابلیت پژوهشی دارند و ابعادی از واقعیتها و حقایق تاریخ، مبانی زیباشناختی اقوام و ملل، سرزمینها و نژادها، فرهنگ و سنتهای ادبی و اجتماعی را روشن می‌سازند. این گونه توصیفات و مفاهیم در غزل های عاشقانه حکیم نزاری نیز آمده است.

حکیم سعدالدین بن شمس‌الدین بن محمد نزاری بیرجندی قهستانی از شاعران معروف قرن هفتم و آغاز قرن هشتم (۷۲۱-۶۴۵) است که مقارن با حمله هلاکوی مغول برای برانداختن اسماعیلیه و اتمام فتح ایران در روستای فوداج بیرجند متولد شد و بعد از کسب ادبیات و دانش‌های متداول زمان خود در ایام جوانی به خدمت‌های دیوانی پرداخت و سفری دو ساله به اصفهان، تبریز، اژان، گرجستان، ارمنستان، باکو، اردبیل و ابهر کرد و سپس به قهستان بازگشت و بعد از سالها، از اشتغال به شغل دیوانی کناره‌گیری کرد و در حالی که با شغل کشاورزی روزگار می‌گذراند در بیرجند وفات یافت (صفا، ۱۳۷۱). از آثار نزاری می‌توان کلیات او را نام برد که مشتمل است بر قصیده، غزل، ترکیب بند، ترجیع بند، قطعه و مثنوی های دستور نامه و ادب نامه به بحر متقارب، سفرنامه به بحر رمل، ازهر و مظهر بروزن و به تقلید از خسرو و شیرین، مناظره شب و روز و مکاتبات منظوم. مرتبه او در شاعری متوسط و در آثارش، شعرهای خوب و سست و غث و سمین در پی هم می‌آید (محقق، ۱۳۸۹: ۳۸).

با بررسی غزل های نزاری و توصیفات وی از معشوق در می‌یابیم که نزاری در توصیف و بیان شاعری و کیفیت ترکیب و تلیق سخن با سنت های ادبی و شیوه‌های شعرپردازی پیشینیان اشتراکات زیادی دارد و به ویژه در زمزمه های عاشقانه در خود تحت تأثیر سعدی بوده است چنانکه برخی از غزل های او را فارغ از بعضی اشارتهای عقیدتی و خمرگرایی و تخلص سعدی مشتبه گرفت.

پیش از این مقالات معدودی در باره سیمای معشوق در اشعار رودکی و انوری نوشته شده است اما رها شدن از شیوه مرسوم غزل‌سرایی که سرودن غزل در موضوع واحد و حفظ ارتباط منطقی بین ابیات آن و تداخل مضامین دینی، فلسفی، عشق و... که ارتباط ظاهری با هم ندارند از مشخصاتی است که تنها در غزلیات نزاری دیده می‌شود این موضوع، نویسندگان را برآن داشت تا در این مقاله به بررسی سیمای معشوق در غزلیات نزاری بپردازند.

انواع معشوق در غزل های نزاری



معشوق یا دوست در شعر نزاری به شکل های گوناگون جلوه گر می شود. در بسیاری موارد معشوق زمینی است و شاعر به وصف زیبایی و کمال وی می پردازد چنانکه می گوید:

به دست آورده ام یاری که رویی چون قمر دارد
 دهانی چون لب شیرین لبانی چون شکر دارد
 (همان: ۱۰۰۰).

همچو من دلبری که جان دارد
 کس ندانم که در جهان دارد
 به حقیقت اگر بگویم راست
 صفت و صورت جنان دارد
 سخت، بدخوست با نکورویی
 راستی عادتی چنان دارد
 (نزاری، ۱۳۷۱: ۱۰۰۲).

این معشوق، به نام های مختلفی چون ساقی (باده دهنده) و غلام و معشوق مذکر حضور بارزی در شعر نزاری دارد که می تواند نشان دهنده حقایق جامعه شناختی روزگار و جلوه گر حضور زیبارویان در دربار و محافل عیش و نوش نیز باشد:

ای ساقیی که رشک برند و خجل شوند
 از قامت تو طوبی و از طلعت تو حور
 (همان: ۱۲۲۳)
 از میان انواع معشوق در غزلیات نزاری، ابیاتی که نشان دهنده معشوق مذکر است از بسامد بالایی برخوردار است چنانکه بارها از نبات و سبزه و ... برگرد لب معشوق سخن می گوید:

یار ما را هم چو روح الله دمی جان پرور است
 گرد برگرد لبش چون چشمه خضر، اخضر است
 یا:
 ای پسر سیم تن، گشت شکفته سمن
 وز خوشی آخرچمن زار شد و مستعار
 (همان: ۱۱۹۷)

غلام (مذکر): این نوع معشوق از ناحیه ترکستان به عنوان غلام وارد ایران و دربار خراسان می شد و به اعتبار جوانی و طراوت ظاهری مورد توجه اطرافیان قرار می گرفت.

خیزای غلام، باده در افکن به جام ما
 کز وصل توست گردش گردون غلام ما
 (همان: ۵۵۱)

معشوق عرفانی: برخی غزل های نزاری عارفانه است. نزاری در غزلی به نام «معشوق نزاری» به وصف معشوق خود می پردازد که به روشنی نشان دهنده آن است که معشوق او زمینی و خاکی نیست که شاعر از روی هوس و شهوت به آن پرداخته باشد بلکه ابدی و ازلی است (خداوند) و به خوبی به توصیف آن می پردازد چنانکه در ابیات زیر می بینیم:

نه آن مرغی است معشوقم که در هر آشیان گنجد
 کدامین آشیان کاندر زمین و آسمان گنجد



نه در عقل و نظر آید نه در جای و جهت باشد نه در وهم و خیال افتد نه در کون و مکان گنجد
خیال است آنکه می خواهی که در سمع و بصر آید محال است آن که می گویی که در نطق و بیان گنجد
(همان: ۹۹۲)

به هر روی این نوع غزل، باعث ابهام آفرینی در شعر نزاری شده و خود شیوه ای است از به اصطلاح «رد گم کردن»، بدین نحو که شاعر در ضمن یک غزل عارفانه به گونه ای متناقض نما از یکسو باورمندی خویش را به اندیشه ها، اصول و اهداف عرفانی بیان می دارد و در عین حال با اشارات مختلف، چنین وانمود می کند که با چیزی به جز امور و اشیاء این جهانی سرو کار دارد، مثلاً معشوق او آدمیزاد و باده او انگوری است اما بدین سان و با هر انگیزه ای خواه جلب ملامت خلق، خواه تبرئه ذمه از انتساب و انصاف خود به تصوف و عرفان و خواه ایجاد نوعی ابهام و ظرافت هنری (از طریق گمان زایی یا توریه و تخیل شاعرانه) می کوشد تا رد پای گم کند. در شعر زیر نمونه این معشوق یا «دوست عرفانی» را می توان دید:

همین بس است که خشنودی تو حاصل شد خدای خشم نگیرد چو دوست، خشنود است
و قبله حقیقی نزاری نیز جمال بی مثال همین «دوست» است :

کنون که قبله من روی آن نگارین است سجود پیش رخ او کنم که راه این است
چو روی دوست بود، فارغم ز قبله غیر اگر چه کفر تو باشد، ولی مرا دین است

(نزاری، ۱۳۷۱: ۷۲۶)

نزاری تحت تأثیر این نگرش و گرایش عرفانی و بویژه مشرب «اهل نظر» که اتفاقاً سعدی نیز از این جرگه است جویای می و عشق است چه در خواب چه در بیداری، چه آسودگی و چه غم در جستجوی آن بوده است. به آن میی عشق می ورزد و سرو جان خویش را فدای آن میی می کند و همچون غلام حلقه به گوش از آن اطاعت می کند که با نوشیدن جرعه ای از آن تا روز حشر، مست و خمار باشد:

در مذهب عاشقان، قرار دگر است در سر می عشق، را خمار دگر است

هر علم که در مدرسه حاصل کردیم کاری دگر است و عشق، کاری دگراست

او آنقدر در دوست محو شده است که اگر با کسی بظاهر سخن می گوید در باطن، همه جا دوست را می بیند
و چنان

مستغرق او شده است که در و دیوار، نشان از معشوقش می دهد :

به خاطر یاوه می رانم سخن با هر که می گویم به باطن، دوست می بینم نظر بر هر که اندازم

چنان مستغرق شوقم که بی خود می کند ذوقم ز بس مشغولی خاطر از آن با کس نپردازم

او اگرچه در ظاهر، خراباتی است و قلندر مسلک و عاشق پیشه، در هر کجا باشد مدام حضور خداوند را

درمی یابد و اگر در



خرابات است اما باطن او و درون او سرشار از عشق و ایمان به خداوند است (رضایی بیرجندی، ۱۳۸۸).

نشسته بر سر گنجینه خود اگر در بیرجندم ور به قاین
چه باک ار در خرابای تی به ظاهر چه در بیت اللّهی دایم به باطن

هاتف عشق عرفانی: نزاری در غزلی به نام « دستگیری هاتف » مضمونی را وارد غزل کرده است که در شعر پیشینیان کمتر دیده شده است هاتفی که ظهور می‌یابد و رؤیت می‌شود. معشوق یا ساقی، مست و صراحی در دست، از در به درون می‌آید و جامی بریزد و به شاعر می‌دهد. نزاری در اینجا از اسطوره‌ی قرآنی عهد الست استفاده کرده و تجدید عهد، صورت می‌دهد:

درآمد از در من دوش هاتفی سرمست صبو حیانه گرفت ه صراحی در دست
دل ضعیف من اوّل چو واله‌ای مدهوش زهول و هیبت آن امتحان ز جای بجست
سجود کردم و چندان به خاک غلتیدم که همچو خاک شدم پیش آستانش پست ...

(دیوان نزاری، ۱۳۷۱: ۸۰۳)

هاتف، موجودی است نامرئی که فقط صدای او شنیده می‌شود چنانکه بعدها در شعر امثال حافظ نیز همین نقش را دارد. شایان ذکر است که در قرنهای نخستین اسلام، هاتف، موجودی واقعی بود که افراد می‌توانستند حضور او را احساس کنند، او دیده نمی‌شد و فقط صدایش را می‌شنیدند. از جاهای مختلف هم صدای او بر می‌خاست، از صحرائی یا کوهستانی یا هر جای دیگر، بسیاری از صوفیه نقل می‌کردند که هاتف آمد و با آنها صحبت کرد. در اغلب موارد هاتف خداست و گاهی هم خدا نیست بلکه شخصیتی مانند « اورکل » های یونانی است که در معبد دلفی بودند و کسی آنها را نمی‌دید. هاتف را با سروش، هم تطبیق داده اند. در دوره اسلامی است که هاتف با سروش یکی می‌شود. هاتف در قرن های چهارم و پنجم، موجودی است واقعی اما از یک زمانی در فرهنگ و تمدن اسلامی، هاتف به صورت موجودی در می‌آید که دیگر یک شخصیت واقعی نیست. نویسنده یا شاعر، او را خلق می‌کند تا مطلبی را از زبان او نقل کند. در غزل نزاری نیز ما با یک شخصیت واقعی رو به رو نیستیم. نزاری در عالم شاعرانه خودش است. او خصوصیات را برای هاتف ذکر می‌کند که مربوط می‌شود به یک موجود مرئی. همچنین حالات خودش را وقتی که هاتف در را باز می‌کند وصف می‌کند و مشاهده صفات جلال و جمال معشوق (خداوند)، نیز یکی از نکات دقیق و عرفانی عمیقی است که نزاری مخصوصاً در این غزل، انگشت روی آن گذاشته است. در سراسر غزل، نزاری لفظ «عشق» را به کار نبرده است. آمدن ساقی به بالین شاعر نیز فعلی است که نزاری از آن استفاده کرده است وقتی که ساقی یا معشوق، نیز می‌نشیند آماده پیمان بستن و میثاق ازلی می‌شود. شاعر، صحنه‌ای می‌آفریند که در آن هاتف از صراحی پیاله‌ای پر می‌کند و از او می‌خواهد که بنوشد این شراب را معشوق می‌خورد. منظور نزاری از شراب، شراب الست است و چیزی جز عشق نیست (پورجوادی، ۱۳۹۲).



اوصاف ظاهری معشوق در غزلیات نزاری

در حوزه ادبیات ایران در عصر نزاری نمی‌توان شاعری را یافت که از ظرافت‌ها و زیبایی‌های جمال معشوق، الهامی نگرفته باشد. اشعار غنایی و عاشقانه و حتی توصیف‌های طبیعی شاعران نیز، سرشار از جلوه این نعمت الهی است. و شاعران به توصیف حدّ اکمل زیبایی و نیکویی معشوق می‌پرداختند. نزاری نیز با استفاده از استعاره و تشبیه (اغلب تشبیه) به وصف زیبایی ظاهری و جمال معشوق پرداخته است و ادر این توصیفات تا حد زیادی پایبند سنت‌های ادبی و البته اجتماعی است و در حقیقت زبان زمان خود را می‌سراید و پسند و ناپسند مردمان عصر خود را در شعر بازگو می‌کند به طوری که در اشعار او نیز می‌توان، پسند و سلیقه مردمان قرن هفتم و هشتم را در باب زیباشناسی معشوق دانست. در غزلیات نزاری اجزا و اعضای پیکر معشوق همچون قد، ابرو، چشم، خال، دندان، دهن، روی، زلف، زرخدان، غبغب، لب و میان‌و‌فرق و ساعد و بناگوش و... مکرر توصیف شده‌اند که برخی مشبه‌به‌ها و تعبیرات شاعر در توصیف معشوق کاملاً نو بوده و حاکی اصالت تجربه شاعرانه نزاری‌اند. به هر روی در ادامه کلام شواهدی محدود و معدود اعم از توصیفات اصیل و متداول ارائه می‌شود:

- قد: قد معشوق در غزل نزاری نیز اغلب به خاطر بلندی و شکوه و تمامیت، به سرو تشبیه شده است و این ترکیب،

از بالاترین بسامد در میان تشبیهات و ویژگیهای معشوق برخوردار است:

سرو بالای تو طوبای من است بل بالای جان من بالای توست

(دیوان نزاری، ۱۳۷۱: ۷۴۴)

اما نکته آنجاست که شاعر از این سرو شفتالو هم می‌چیند که گذشته از متناقض‌نمایی بارآوری سرو، چنین مواردی و میوه‌هایی در تشبیهات و تعبیرات شاعران پیش از وی و هم‌عصر وی دیده نمی‌شود:

سرو او بر می دهد شفتالو و سیب و انار نیک بختا هر که راسروی چنانش در برست

(همان: ۷۸۵)

- چشم: ویژگی‌هایی چون خماری و خواب‌آلودگی و مستی چشم معشوق با ترکیباتی چون نرگس چشم و آهو چشمی در غزل

نزاری بوفور، یافت می‌شود اما نیم‌مستی حالتی ویژه‌تر و توصیفی جالب توجه است:

روضه جانم بسوخت آتش حسرت چو نی تا به کجا می‌کند آهوی چشمت چرا

(همان: ۴۸۹)



- یک دم خیال او ز دو چشمم نمی‌رود زیرا تمام مستم از آن چشم نیم مست
(همان: ۷۹۶)
- خال: خال و خط در اشعار نزاری عموماً همراه با یکدیگر به کار برده شده است. خال سیاه در میان چهره سفید معشوق، بسیار خودنمایی می‌کند:
- چو عکس لعل تو بر دیده بگذرد مارا خیال خال تو در حالت آورد ما را
(همان: ۴۹۲)
- روی (رخ): که به خاطر طراوت و سرخی و زیبایی و جذابیت به گلستان تشبیه شده است؛ گلستانی که شاعر خوشنوا گرفتار آن است:
- آشفته چون من بلبلی بر گلستان روی تو افتاده در بند قفس با این خوش‌آوازی چرا
(همان: ۵۰۵)
- زلف: در میان صفات و ویژگیها و نیز زیبایی‌های معشوق، اشاره نزاری به زلف و جعد معشوق، و مخصوصاً زلف مجعد و پریشان، بیشترین بسامد را داراست و به صورت های زیر در شعر نزاری دیده می‌شود:
- زلف پریشان:
- دل‌م‌چو زلف پریشان دوست پرتاب است زسوزناکی چون ماهی که برتابه است
(همان، ۶۲۳)
- زلف پرتاب مرا دیوانه کرد چند رنجانی من دیوانه را
(همان، ۵۰۴)
- زلف مسلسل:
- عاطر به عنبرینه زلف مسلسلش مشک ختا که نافه آهوش مسکن است
(همان: ۷۰۹)
- زلف دوتا:
- هزاران دل به سد ناز و کرشمه دو چشمت برد و بر زلف دوتابست
(همان: ۷۳۷)
- زلف قیرفام: از روی ماه پرتو و آن زلف قیرفام نظاره گاه من صفت صبح و شام کرد
(همان: ۱۰۲۹)
- و همچنین زلف به عقرب (همان: ۹۹۸) و یا زلف به مار (همان: ۱۰۹۵) و....



- فرق: این ویژگی ظاهری معشوق که در غزل های نزاری بسیار اندک و انگشت شمار دیده می شود مبین فرم آرایش موی زنان به ویژه است که در تعبیر شاعر نماد راستی است و منجم از روی آن می تواند الگوی خط راست را بگیرد:

گر فرق او ببیند بالای ماه رویش خط در کشد منجم بر چرخ، استوا را

(همان: ۴۹۰)

لب معشوق: در شعر نزاری تعبیر و توصیف شاعرانه و نوپدیدی از لب معشوق شده است. او نمی گوید لبان معشوق شیرین است بلکه می گوید لب او نماد آیات قدسی و معرفتی است که قرآن از آن نشان می دهد. بدین ترتیب شاعر در عشق ورزی خود مانند «اهل نظر» مشروعیت نگاه را نیز نشان داده است:

به لب نمونه آیات انگبین و شراب به رخ، خلاصه اولاد آدم و حوا

(همان: ۵۵۵)

نزاری، در غزل خود همواره به جان بخشی و شیرینی لب معشوق پرداخته است که می تواند نشان دهنده توجه شاعر به کلام شیرین و بسا دانایی معشوق نیز باشد که به ویژه در شعر پسینانی چون حافظ دیده می شود:

حیات محض شود موت تلخ در حلقم ز نوشداروی لب گر کند نصیب مرا

(همان: ۵۱۹)

- دندان: که از لحاظ سفیدی و درخشندگی اغلب به در و مروارید تشبیه می شود:

چو بنماید سر دندان به خنده بریزد آب رو در عدن را

(همان: ۵۳۲)

- ابرو: ابروی سیاه، بلند و گاه، وسمه کشیده که اغلب هلالی و کمانی شکل است در توصیف معشوق نزاری بسیار دیده می شود:

به زیر طاق دو ابرو دو ساحرند او را که کرده اند مسخر عموم اردو را

(همان: ۵۳۸)

- بناگوش:

من صید ساقی که کمند نغوله را در گردن افکند ز بناگوش همچو عاج

(همان: ۹۵۷)

(بناگوش به لحاظ سپیدی در میان گیسوی او به عاج تشبیه شده است).



- آب خضر و چشمه خضر نیز یکی از اوصاف چربسامد معشوق نزاری است که البته ظاهری نیست و سمبل جاودانگی و جان‌بخشی معشوق است:

چشمه خضر ای پسر با توست و تو در جست‌وجوی
چون سکندر طالب آب حیات ازشش جهات
(همان: ۶۱۰)

ترکیبات توصیفی

در اشعار و غزلیات نزاری، ترکیبات وصفی متنوعی می‌توان یافت که بیانگر وصف معشوق است چنانکه در بیت زیر می‌بینیم:

سرو نرگس چشم گل‌رخسارِ نسرین بر که دید
سرو ما این خاصیت‌ها دارد این نازک‌تر است
(همان: ۷۸۵)

حیف است دست باز گرفتن زمهربان
خاصه چه مهربان بت خوش باش خوش نشست
(همان: ۷۹۶)

وصف معشوق در شعر نزاری گاهی مضمونی مبالغه‌آمیز و همراه با اغراق دارد آنطور که می‌گوید:

نه پسته چون دهن تنگ یار من دارد
نه باغ چون رخ گل‌رنگ یار من دارد
به حسن و ناز و به غمز و کرشمه سرو به باغ
همی خرامد اگر سنگ یار من دارد
خروش زهره زبام سیم فلک به صبح
گمان برم که شش آهنگ یار من دارد
(همان: ۱۰۰۷)

و یا:

چو روی یار من زیبا نباشد
قمر در خانه جوزا نباشد
(همان: ۱۰۷۷)

در غزلی از نزاری به نام «بی تو» ابیاتی را می‌بینیم که در یک مصرع به زیبایی‌های ظاهر معشوق و در مصرع دوم هر بیت، توصیفی از آن زیبایی ظاهری معشوق می‌آید که آن را کامل می‌کند:

به دو چشمت که ملک پیمان را
به دو زلفت که روزگار مرا
به گمان دو ابرویت که مرا
به دو لعل لب‌ت که جوهر عقل
گاه معمور و گاه ویران کرد
گاه مجموع و گاه پریشان کرد
بردل از غمزه تیر باران کرد
لقبش رشک زاده‌ی کان کرد ...
(همان: ۱۰۳۴)

در اینجا مصرع دوم مشبّه‌به نیست بلکه جمله‌ای است وصفی در توصیف اعضای معشوق و در واقع مشبّه و مشبّه‌به در



همان مصراع اول هر بیت در کنار هم آمده‌اند.

به طور کلی زلف، لب، چشم، و ابرو و سایر صفات مرکب حاصل از این چهار قسمت چهره معشوق به ترتیب، بیشترین بسامد را در شعر نزاری داشته‌اند.

پوشش معشوق

برخی توصیفات معشوق در اشعار نزاری در بیان نزاری به به سبک پوشش معشوق در زمان او اشاره دارد. اشاره به نوع پوشش معشوق اگرچه در شعر شاعران پیشین رایج است، جای بحث و قابلیت سبک‌شناختی و جامعه‌شناختی بیشتری دارد. این که شاعران هر اقلیم و یا هر دوره به کدام پوشش‌ها بیشتر توجه داشته‌اند. آیا توصیفات شاعر تحت تأثیر فرهنگ عمومی و سنت‌های ادبی منطقه‌ای است یا فراتر از آن؟ آیا می‌توان از این توصیفات به نگرش زیباشناختی ویژه شاعر و نتیجه‌ای دقیق‌تر رسید؟ به هر حال نزاری نیز به پوشش معشوق اشاره دارد و کمیت توجه او در هر ساحتی متفاوت است.

۱ - عرق چین: ترکیب «عرق چین» را بارها در غزلیات نزاری می‌بینیم چیزی که در شعر دیگران چندان ملاحظه نمی‌شود:

ز روح عرق چین خوش بوی او ندارد گلاب نسیمی نصیب
عرق چین او هم چو انفاس روح دهد مرده را زندگانی به طیب

و یا:

صبا زجیب عرق چین تو دمی در داد دل من از سر جان آستین فشان برخاست
(همان: ۶۵۰)

۲ - کلاه (قلپاق): کلمه قلپاق، ترکی و منظور از آن کلاه درازی است که با ابریشم رنگارنگ دوخته شده که بر سر می‌نهادند.

کلاه برنه و زلفت به دوش باز انداز نهان مکن که دریغ است زیر قلپاقت
(همان: ۹۳۸)

۳ - نقاب: در اشعار نزاری معشوق، فردی است نقابدار تا زیباییهایش را در زیر آن پنهان کند:
درستر ابر چند توان داشت آفتاب ای رشک آفتاب برافکن ز رخ نقاب
(همان: ۵۶۳)

القاب و نامهای معشوق



مراد از القاب و نامهای معشوق، نام هایی است که شاعر بر پایه تخیل خود و نیز با استفاده از صور خیال و اوصاف

هنرمندانه آفریده است این عنوان ها و القاب شاعرانه بر اثر تکرار و بسامد بالای آن حالت استعاری و تشبیهی خود را از دست

داده و کم کم تبدیل به نامی شاعرانه برای معشوق غزل پارسی شده است به عبارت دیگر ژرف ساخت اغلب این عنوان ها و القاب ،

تشبیه یا استعاره هایی است که رو ساخت آن بر اثر تکرار به صورت نامی شاعرانه برای معشوق در آمده است . هر چند این

القاب و عنوان ها ممکن است در غزل های شاعران یک دوره مشترک باشد، همچنان از منظر بازجست سنت های ادبی و فضل تقدم قابل بررسی است و برخی از این نامه نشان دهنده میزان ابتکار شاعر و استفاده شاعر از صورت های خیالی نوین، تخیل ظریف، نیز میزان قدرت و تسلط شاعر بر زبان و ادبیات پیشین است . در غزل های نزاری القاب و نام های شاعرانه بسیاری دیده می شود که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد :

حور، دوست، یوسف، لیلی، لؤلؤ (مروارید)، صرصر، باغبان، ترک، گل، دل، پری، یار، خورشید، آفتاب، نو، شاهد، صنم، شاه، می، پسته دهن، سرو خرامان، گل رعنا، خلاصه عشق، سرو بستان، سرو بالا، سیم بر، مطرب داود لحن، ساقی عیسی نفس و....
حور:

خانه پر حورست و اسباب طرب آراسته در گشاده آسمان دریاب استفتاح را
(همان: ۵۰۷)
دوست:

ای دوست میازار دلم را و مینداز در پای جفا هم دم بگزیده خود را
(همان: ۵۰۸)
خورشید:

ره نباشد در حریم عشق هر اوباش را طاقت خورشید ناممکن بود خفاش را
(همان: ۵۱۲)
سرو سیمین ساق:

ای پیک مشتاقان بگواین بی دل مشتاق را تا در چمن چون یافتی آن سرو سیمین ساق را
(همان: ۵۱۳)



بت:

زوال دور میناد مجلسی که دروست
 بتی که نیست چو او در بهشت، رضوان را
 (همان: ۵۲۸)

صنوبر قامت:

صنوبر قامتی کز رشک ساقش
 به گل در ماند پا سرو چمن را
 (همان: ۵۳۲)

ماه:

ماه تا روی مبارک به کسی بنماید
 بخت مسعود بیاید نظر میمون را
 (همان: ۵۳۷)

بهشت آرای :

ندیده‌اند مگر روی آن بهشت آرای
 جماعتی که صفت می کنند مینو را
 (همان: ۵۳۸)

یوسف جان :

یوسف جانم تویی زنده به بوی توام
 چند کنم پیرهن در غم هجرت قبا
 (همان: ۴۸۷)

ترک:

ترکی که گر به دعوی از خانقه در آید
 از دین و دل برآرد پیران پارسا را
 (همان: ۴۹۰)

ساقی عهد:

مگر به صیقل جام وصال ساقی عهد
 غبار از آینه سینه بسترد مارا
 (همان: ۴۹۲)

برخیز ساقیا بده آب حیات را
 چون روح کن به معجزه احیا موات را
 (همان: ۵۰۲)

غنچه:

تو چو غنچه زیر چادر به هزار ناز خفته
 من منتظر همه شب ، مترصد صبا را
 (همان: ۴۹۳)

غزال:

چو غزال، غمزه‌ای کن به سگان کویت ای جان
 اثری ز مهربانی نبود دل شما را



(همان : ۴۹۴)

سرکش رعنا :

ای گلبن باغ من از من دو سخن بشنو یک بار نصیحت کن آن سرکش رعنا را

(همان : ۴۹۶)

حبیب و طیب :

از من چه شد که یار نیامد حبیب را مردم زدرد و نیست غم من طیب را

(همان : ۴۹۹)

خطاب‌های عاشق به معشوق

خطاب‌های شاعر به معشوق نیز تصویر و توصیفی قابل تأمل در پژوهش ادبی است. در خطاب‌های عاشقانه نزاری علاوه بر آن که احساس و تخیل درونی و شخصی شاعر بروز یافته است باورها و اعتقادات شاعر نیز آشکار شده است چنانکه در بیت زیر یکتاپرستی و تفکر توحیدی شاعر بیان شده است:

ایمان من درست به بالای چست تست در نفی لا نه اول حرف شهادت است

(همان : ۶۳۱)

(اشاره نزاری در اینجا به «لا اله الا الله» است که راستی و زیبایی ایمان خود را در «لا» از لحاظ ظاهری به بلندی و راستی و زیبایی قامت معشوق تشبیه کرده است حال اینکه بعد از «لا اله»، «الا الله» می‌آید که عین ایمان است و اینکه هیچ معبود و معشوقی جز خداوند نیست). نزاری چنین مضمونی را در بیتی دیگر نیز آورده است:

اول ز «لا اله» به «الا الله» آمدند از نفی بگذرند و به اثبات می‌رسند

(همان : ۱۱۴۰)

نزاری در خطاب‌هایش به معشوق از عناصر اطراف خود یعنی آن چه در طبیعت، وجود دارد بهره بسیاری برده است :

پرتو خورشید پیش نور جمالت در بر طاووس همچو پر غراب است

(همان : ۶۲۵)

بوی خوشت همراه باد صباست آن چه صبا راست میسر که راست؟

دوش چو بوی تو به گل زار برد ناله مرغان سحر خوان بخاست

(همان : ۶۲۷)

گاهی نیز به ترکیب‌های وصفی مرکب می‌پردازد :



سر خشک مغز پر آشوب من به می گرم کن تا کی از آفتاب

(همان: ۵۶۵)

استفاده از تشبیهات و کنایات و استعارات به کار رفته در خطابه‌های نزاری به معشوق، زیبایی غزل‌های او را دو چندان نموده است :

بدان دو رشته لؤلؤ درون حقه لعل چه گویمت که مرا بر لب‌ت چه دندان است

(همان: ۶۹۹)

(دو رشته لؤلؤ، استعاره از دندان‌های معشوق است که از فرط تالو و درخشندگی به مروارید تشبیه شده است)

شدم از نقش خیال تو چو سوزن، باریک می کشم درد و سر رشته به فرمانم نیست

(عاشق به خاطر دوری از معشوق ، مانند سوزن نحیف و لاغر شده است)

همچنین وی در بیشتر غزلیات خود، معشوق را با کلمه « ساقی » و « دوست » و « یار » مورد خطاب قرار داده است بطوری که بسامد این سه کلمه از میان سایر کلماتی که در مواجهه با معشوق بکار می رود به نحو چشم گیری بیشتر است. حکیم نزاری گاهی در ابیات خود به تکرار کلماتی می پردازد که در خطاب به معشوق ، نشانگر تأکید اوست و توجه و عنایت معشوق را بر آن امر می طلبد :

ترا به عشق تو بشناختم به عشق آری گمان مبر که دگر عقل مختصر بشناخت

(همان: ۶۱۴)

فریاد از دست تو داد بده داد وه که مرا بیش ازین طاقت فریاد نیست

(همان: ۸۷۲)

واسوخت‌گرایی

واسوخت در زبان فارسی‌زبانان هند، به معنی روی برگردانیدن از چیزی است و در اصطلاح ادب آن است که «عاشق از معشوق روی برمی‌تابد و دیگر ناز او را نمی‌خرد و او را تهدید می‌کند که به سراغ معشوق دیگر خواهد رفت» (شمیسا، ۱۳۸۳: ۲۶۰). نیز شعری را گفته‌اند که شاعر (عاشق) نسبت به معشوق تعرض یا گله یا شکایت دارد (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۲۵۳). این گله و شکایت از جفای معشوق و شرح ناسازگاری‌ها و دل‌آزاری‌های اوست (محبوب، ۱۳۸۱: ۱۹۱). نیز گفته‌اند در واسوخت شاعر از دلزدگی و روی برتافتن خود از معشوق و جستن معشوقی دیگر هم سخن می‌گوید (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۴۱۲). یا اعراض از معشوق است (غلامرضایی ۱۳۷۷: ۴۱۲).



پس «واسوخت، شعری است که در آن شاعر نسبت به معشوق، تعرّض یا گله یا شکایتی دارد و این گله از جفای معشوق و شرح ناسازگاری های اوست. شکوه و شکایتی آمیخته با اندکی تهدید و سرزنش در شعر عاشقانه فارسی در سبک عراقی رایج و مرسوم بوده است» (مدرس زاده، ۱۳۹۰: ۱۴۳-۱۵۴).

شکوه و شکایت آمیخته با اندکی تهدید و سرزنش در شعر عاشقانه فارسی در سبک عراقی رایج و مرسوم بوده است و نخستین خاستگاه واسوخت، تغزل های شاعران دوره غزنوی است که معشوق در آن ها مقامی حقیر دارد (انوشه، ۱۳۸۱: ۱۴۱۲). شاید به دلیل همین تحقیر شدن معشوق است که برخی محققان در آثار خود اصلاً نامی از واسوخت نبرده اند و به تحلیل شعر وحشی بافقی هم نپرداخته اند، این هم که شاعران عاشق پیشه به رغم این شکایت و ناله کردن ها، باز عشق ورزی را ادامه داده اند یادآور آن است که آنان خوش می داشته اند عشق را با همه فراز و نشیب هایش دنبال کنند و به هر شکل معشوق را از دست ندهند در این صورت این گونه شعرها «یادآور شعر و عشق عذری است. قهرمان از لحاظ روان شناختی و جامعه شناختی آزار طلب است نه آزارگر» (ستاری، ۱۳۷۳: ۱۴۵).

به هر روی، حکیم نزاری نیز در واسوخت گرای بی تردید از شیوه شاعری سعدی پیروی کرده است. ناگفته نماند که این شیوه در غزلسرای سعدی نیز با اقتباس از انوری بوده است با این وجود به نظر می رسد کسانی مانند علی دشتی، دکتر شفیعی کدکنی و دکتر شمیسا از شباهت های مصداقی میان غزل سعدی و انوری کمتر سخن رانده اند و بیشتر متوجه این مطلب شده اند که سعدی غزل عاشقانه انوری را به کمال رسانیده است.

در غزل های نزاری صفات و ویژگی هایی را می توان یافت که او به معشوق خود نسبت داده است مانند: دروغگو بودن و نداشتن صفا و صمیمیت (همان: ۱۰۴۱)، فتنه گری معشوق (همان: ۱۰۵۹)، ستیزه جویی و خشم معشوق (همان: ۱۰۴۵)، ستم و بیدادگری معشوق (همان: ۱۰۷۵)، بی وفایی و بدعهدی معشوق (همان: ۱۰۵۲)، بی توجهی و بی اعتنائی نسبت به عاشق (همان: ۱۰۸۶).

نزاری گاهی معشوق را با خشم و عتاب، مورد خطاب قرار می دهد و سرزنشش می کند:

بگذار دل ستیزه خو را تا عادت روزگار گیرد

(همان: ۱۰۴۵)

و یا:

اندیشه نمی کنی که چندین بیداد و ستم وبال باشد

(همان: ۱۰۷۵)

در اشعار نزاری مانند غزل های حافظ و سعدی، از ناز و جفا و قهر و عذاب و لطف و مهربانی و غرور معشوق و به عبارت دیگر آنچه به دل مربوط است سخن رانده می شود. وی در این اشعار به واسوخت هایی



پرداخته است که شاید، آن را از سعدی آموخته باشد. از دیگر شواهد واسوخت‌گرایی در آثار حکیم نزاری عبارتند از:

فتنه ناز و غمزه معشوق:

شرط آن است که با من نکنی بی دادی
 ور به بازی نکنی غمزه فتان درکار
 تو به آرایش هرروزه نداری حاجت
 رخ زیبای تو مشاطه فطرت آراست
 داد من گر بدهی در خم آن زلف دو تاست
 کاین همه فتنه از آن جادوی بابل برخاست
 (دیوان نزاری، ۱۳۷۱: ۶۴۵)

هزاران دل به صد ناز و کرشمه
 دو چشمت برد و بر زلف دوتا بست
 (همان: ۷۳۷)

سنگدل بودن معشوق:

هیچ برجان منت رحم نیاید زنهار
 دل سنگین تو گویی مگر از سندان است
 (همان: ۶۹۶)

گله و شکایت از معشوق:

کز نشین راست گوی تا کی و کی
 از تو بودیم یک نفس دل شاد
 (همان: ۹۸۷)

تقاضای ترخم و توجه معشوق نسبت به خود عاشق (شاعر):

بیا وبر ورق روی زعفرانم بین
 که دیده ژاله به رخ بر چو لاله می بارد
 (همان: ۱۰۰۹)

البته همان طور که قبلاً دیدیم بسامد ابیات مدحی و ستودنی نزاری از معشوق، بسیار بیشتر از موارد ذکر شده است تا آنجا

که در بسیاری از موارد، کلام نزاری به اغراق می‌گراید چنانکه در ابیات زیر می‌بینیم:

جهان به روی چو ماه تو خرم است و به لطف
 مقابل تو نه ممکن که در جهان باشد
 (همان: ۱۰۷۹)

دوزخ چه و جنت که هیچ اند همه بی تو
 گر بی تو بود جنت برما حرسی باشد
 (همان: ۱۰۹۵)

صور خیال در توصیف معشوق



حکیم نزاری از شاعرانی است که در اشعارش به وفور از تشبیهات و استعارات و کنایات و مخصوصاً انواع تشبیهات استفاده کرده است و هدف شاعر از آوردن تصاویر شاعرانه در شعر، گاه تصویر سازی و توصیف است و گاه در جهت القای عاطفه و معنی؛

وی از عناصر گوناگونی برای خلق این تصاویر شاعرانه بهره می گیرد. عناصری از قبیل طبیعت بی جان و جاندار، آسمان و ستارگان، محیط پیرامون زندگی، دین، اساطیر و تاریخ و... که در اینجا به نمونه هایی از این تشبیهات، پیرامون سیمای معشوق در اشعارش اشاره می شود:

- ۱ - عناصر بی جان طبیعت: دل به سنگ (دیوان نزاری، ۱۳۷۱: ۶۵۷)، زلف به شب (همان، ۷۰۹).
- ۲ - موجودات جاندار: چشم به آهو (همان، ۴۸۹)، حسن به اسب (همان، ۱۱۷۰).
- ۳ - اساطیر و تاریخ ایران: رقیب به آرش (همان، ۶۶۲)، عشق به تهمتن (همان، ۱۰۷۲).
- ۴ - آسمان و ماه و خورشید و ستارگان (اجرام آسمانی): در این نوع تشبیهها شاعر، محبوب و معشوق و باده را بیشتر به

ماه و خورشید، مانند کرده است از این قبیل:

- روی به ماه (همان، ۵۴۰)، رخ به آفتاب (همان، ۵۶۳)، سیما به مشتری (همان، ۱۲۱۱).
- ۵ - ابزار جنگ: غمزه را به تیغ (همان، ۵۲۶)، ابرو را به کمان (همان، ۵۳۱)، مژه را به سنان (همان، ۶۵۱).
- ۶ - عناصر خیالی: معشوق به پری (همان، ۶۵۴)، زلف به حجاب (همان، ۷۲۸).
- ۷ - ابزار آلات، فلزات و سنگها: لب به لعل مذاب (همان، ۵۷۹)، اشک به درّ (همان، ۵۵۰)، مژه به مسمار

(همان، ۸۷۷)، زلف به زنجیر (همان، ۸۷۵).

- ۸ - عناصر دینی و مذهبی: معشوق به یوسف (همان، ۶۴۲)، زلف به چلیپا (همان، ۵۹۴)، لب به چشمه خضر (همان، ۶۰۹).

- ۹ - گلها و گیاهان و میوه ها: رخ به گل (همان، ۵۵۶)، قامت به صنوبر (همان، ۵۳۲)، دهان به پسته (همان، ۵۳۲).

- ۱۰ - پرندگان: عاشق به بلبل (همان، ۵۰۵)، دیده عاشق به خفاش (همان، ۵۶۶)

که در این میان، نقش مرغ (پرنده) و مرغ عیسی یا خفاش یا شب پره از همه بیشتر است و از بسامد بالایی برخوردار است. (محقق، ۱۳۸۹: ۳۷-۵۲).

همانطور که در بالا می بینیم اغلب تشبیهات نزاری، از نوع تشبیه بلیغ اند که در آن وجه شبه حذف می شود و نزاری اغلب بدین وسیله، زیبایی هر چه بیشتر چهره معشوق را در نظر خواننده غزل به جلوه می کشد. از جمله تشبیهات پر بسامد در غزلیات حکیم نزاری تشبیه معشوق به نور و تشبیه عاشق به خفاش است:



خفاش ز نور در حجاب است زیرا که از آفتاب دور است

(همان: ۷۸۶)

خفاش و شعاع نور خورشید این مرتبه حدّ بی‌بصر نیست

(همان: ۸۷۸)

نتیجه گیری

ابعاد و کیفیت توصیف معشوق از ویژگیهای مهم غزل است. این توصیف‌ها اگرچه ساده به نظر می‌رسند در بردارنده حقایق مهم جامعه‌شناختی، سبک‌شناسی و برآورد میزان نوآوری یا تقلیدگرایی شاعر است. معشوق در آثار حکیم نزاری انواعی دارد؛ معشوق زمینی (مؤنث و مذکر، ساقی، غلام، شیرین پسر و ...) و نیز معشوق عرفانی که هر دوی این موارد پیش از وی نیز در ادب فارسی وجود داشته است.

حکیم نزاری در خطاب‌های عاشقانه معشوق را به عناصر طبیعی مانند سرو، گل، آفتاب (خورشید)، غزال، شخصیت‌های انتزاعی مانند حور، نمادهای تاریخی مانند ترک و نمادهای قرآنی مانند یوسف و بهشت نیز شخصیت‌های اجتماعی مانند ساقی تشبیه کرده است.

توصیف معشوق در پوشش‌های مختلف به ویژه عرق‌چین، کلاه و نقاب از دیگر جلوه‌های شعر نزاری است که هم از ارزش جامعه‌شناختی برخوردار است و هم در شناخت میزان سنت‌گرایی و ابتکار شاعر قابلیت پژوهشی دارد.

هرچند نزاری اغلب در توصیفات خود به نکات مثبت شخصیت و جمال معشوق توجه نموده است، جلوه‌های واسوخت‌گرایی و گله‌مندی از معشوق و تهدیدهای عاشقانه نیز در اشعار او فراوان دیده می‌شود که نشان از تأثیرپذیری او از شعر شاعرانی چون سعدی است.

نزاری در غزلیات خود از صور خیال مختلف به خصوص تشبیه و استعاره برای توصیف معشوق بهره گرفته است که بعضی بسیار نوپدید جلوه می‌کنند.

بیان اعتقادات مذهبی در متن توصیفات عاشقانه از دیگر مواردی است که در غزلیات نزاری دیده می‌شود.

منابع و مأخذ

- انوشه، حسن، (۱۳۸۱)، فرهنگ‌نامه ادبی فارسی، چاپ دوم، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- بایبوردی، چنگیز، (۱۳۳۷)، «حکیم نزاری قهستانی»، در فرهنگ ایران زمین، ج ۶: ۱۹۵-۱۹۶.
- بهرامیان، محمد حسین، «تاریخ ادبیات ایران از ابتدا تاکنون»

«sarapoem.persianguig.com»



- پور جوادی ، نصر الله ، (۱۳۹۲) ، تجدید عهد الست با پروردگار ، سخنرانی در مرکز فرهنگی شهر کتاب ، ۶ آذر ۱۳۹۲

<http://www.bookcity.org>

- ستاری ، جلال (۱۳۷۳) ، سیمای زن در فرهنگ ایران ، تهران ، نشر مرکز ، چاپ سوم .

- شمیسا ، سیروس ، (۱۳۷۴) ، سبک شناسی شعر ، تهران : فردوس .

- صفا ، ذبیح الله ، (1367) ، تاریخ ادبیات در ایران ، تهران : فردوس

- رضایی بیرجندی ، (۱۳۸۸) ، «دیدگاههای اعتقادی نزاری قهستانی» ،

<http://shakheni.blogfa.com>

- زرین کوب ، عبدالحسین ، (۱۳۸۴) ، سیری در شعر فارسی ، چ چهارم ، تهران : انتشارات سخن .

- شفیعی کدکنی ، محمدرضا ، (۱۳۷۲) ، صور خیال در شعر فارسی ، تهران : آگاه .

- شمیسا ، سیروس ، (۱۳۷۳) ، سیر غزل در شعر فارسی ، تهران : فردوس .

- غلامرضایی ، محمد ، (۱۳۷۷) ، سبک شناسی شعر فارسی ، تهران : جامی .

- مجتهد زاده ، سید علی ، (۱۳۴۵) ، « سعد المله والدین حکیم نزاری قهستانی » ، مجله دانشکده ادبیات

مشهد ، سال دوم

، شماره دوم و سوم : ص ۹۲ - ۱۰۰ .

- محقق ، مهدی ، (۱۳۸۹) ، « بررسی برخی از ویژگیهای سبکی یا تصویرهای شاعرانه در غزلیات حکیم

نزاری قهستانی » ، فصلنامه تخصصی سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) ، سال سوم ، شماره سوم ،

شماره پیاپی ۹ : ص ۳۷ - ۵۲ .

- مدرس زاده ، عبدالرضا ، (۱۳۹۱) ، « بررسی شیوه واسوخت در غزلیات سعدی » ، شناسنامه علمی ،

شماره ۱ : ص ۱۴۳ - ۱۵۴ .

- نزاری قهستانی ، سعدالدین . (۱۳۷۱) . دیوان حکیم نزاری قهستانی ، مصفا ، مظاهر (مصحح) ، تهران :

علمی .

- میر صادقی ، میمنت ، (۱۳۷۶) ، واژه نامه هنر شاعری ، چاپ دوم ، تهران : مهناز .

- لولوی ، کیوان ، (۱۳۷۷) ، « در آمدی بر قالب غزل در قرن هفتم هجری » ، نامه پارسی ، شماره ۴ : ص

۱۴۳ تا ۱۴۷ .

- ناصری ، فرشته ، (۱۳۹۱) ، «مروری بر تاریخچه ادبیات غنایی در ایران» ، شناسنامه علمی ، دوره ۱ ،

شماره ۲ : ص ۱۰۵ - ۱۲۲ .

- یوسفی ، غلامحسین ، (۱۳۷۷) ، چشمه روشن ، چاپ هشتم ، تهران : علمی .